بازگشت به عصر تاریکی

طلال سلمان*

روزنامه‌نـگاری اعراب در کشـورهای مختلف منطقـه، دچار مصیبتی وحشـتناک شده است که نه‌تنها نقش روشنگرانه، خبری، تحلیلی، سیاسی و فرهنگـی، اجتماعی و ورزشـی آنهـا را تهدید می‌کند، بلکه از اسـاس موجودیت‌شان را در معرض تهدید قرار داده است.

درباره عواملـی که روزنامه‌نـگاری را به این وضعیت رسـاند، نظرات و تحلیل‌های مختلفی بیان شـده اسـت. برخی این مسـئله را به تحولات علم ارتباطات و دسـتگاه‌های جدید اطلاع‌رسانی، ازجمله کامپیوتر و نبوغ فعالان حوزه‌های نوآوری و تقویت وسایل ارتباط‌جمعی نسبت می‌دهند و می‌گوینـد این امر منجر به غلبه بر کاغـذ، یعنی روزنامه و مجلات مکتوب و حتی کتاب به عنوان ابزاری برای گفت‌وگو و تبادل فرهنگ و نشـر آگاهی شـده اسـت. اما برخی دیگر آن را به محدودبودن زمان در عصری نسبت می‌دهنـد که اصلی‌تریـن عامل سـرمایه‌گذاری در آن وقت اسـت. گروه سـومی نیز هستند که آن را به فقدان سیاست یا وجود نزاع‌های سیاسی در کشورهای عرب، از شرق تا غرب حواله می‌دهند.

اما اکثر متفکران و صاحبان رأی احساس می‌کنند دلیل واقعی خاموشی روزنامه‌نگاری به فقدان تأثیرگذاری آنان برمی‌گردد به مجموعه کشورهای عرب که در قلب یک سـکوت و فقدان گفت‌وگو زندگی می‌کنند و قدرت بر هوا و کاغذ سیطره پیدا کرده و دهان‌ها را به زور یا حیله‌گری یا هر دو، بسته و طبعا تک‌صدایی را که همان موضع حکومت باشـد، مسـلط کرده و در نتیجه افکار، نوآوری‌ها، ابراز نظرات مختلف یا متمایز یا مغایر، حتی اگر در ذاتش به نفع ملت بوده و ضرورتا نیز با «نظام» حاکم دشمنی نداشته باشد و حداکثر اینکه وابسته و مزدور نباشد، از بین رفته است.

تک‌رأیی کشنده است، به‌خصوص وقتی تحمیل شده باشد.

روشـن است که در هر جامعه‌ای دیدگاه‌های مختلف و متعارض وجود دارد. در هر کشـوری کسانی هسـتند که از دولت موجود حمایت می‌کنند و کسـانی نیز بـا آن مخالفت می‌کنند. به‌خصوص کـه جوامع ما به‌تازگی ویژگی‌هـای عشـایری، طایفه‌ای و منطقـه‌ای خود و تأثیـرات فرهنگی و سیاسـی ناشـی از آن را پشت سر گذاشته اسـت. همین جوامع تقریبا اکثر برنامه‌های خود را ابتدا از غرب، بریتانیا و فرانسه تقلید کرد تا اینکه فرهنگ آمریکایی بر آن غالب شد. برگردیم به جوهر موضوع و اینکه روزنامه‌نگاری عرب در احتضار اسـت. مقصودم از روزنامه‌نگاری، صدها روزنامه و ده‌ها مجله سیاسی اسـت که نقشـی مهم در تکوین آگاهی جوامع خاورمیانه داشتند. به‌لحاظ تاریخی قاهره «مرکز» و مادر روزنامه‌نگاری عرب به شمار می‌رود. با وجود اینکه تعدادی از مؤسسـان مهم‌ترین روزنامه‌های مصری، لبنانی یا سـوری بودند، اما اکثر خوانندگان‌شان توده‌های مصری بودند. این کار ابتدا از اسـکندریه شـروع و سپس به قاهره کشیده شـد که مهم‌ترین روزنامه‌های عرب (المقتطف، سـپس الاهـرام و دارالهلال) در نیمه دوم قرن نوزدهم در آنجا منتشر شد. روزنامه‌نگاری مصر رتبه نخست را به این دلیل به دسـت نیاورد که اولین شـروع‌کننده بود، بلکه پیشگام بودن، کلید روزنامه‌نـگاری مصر در جهان عرب بود. به این معنا که پیش از خبر و پس از آن، فرهنگ، علم و اطلاعات را به خواننده می‌داد. بعدها نوبت به تصویر رسـید و بعد کاریکاتور که نبوغی در بیان افکار و نظرات، بدون اسـتفاده از کلمه بود و مفتشان دیگر نمی‌توانستند آن را پاک کنند یا خط بزنند.

نسل‌هایی از روزنامه‌نگاران عرب فنون روزنامه‌نگاری را از مصر و به‌ویژه الاهرام، دارالهلال، الاخبار و روزالیوسف... گرفتند؛ فن مقاله‌نویسی، تحلیل سیاسی، رپرتاژ و فن تصویر را پیش از کاریکاتور.

ما اینجا نمی‌خواهیم وارد تاریخ روزنامه‌نگاری شویم. اما باید اشاره کنم که روزنامه‌های مصر در دهه‌های ۴۰، ۵۰ و حتی اوایل ۶۰ بیشتر به نشریات و دفاتر شـخصی شـبیه بود؛ زیرا تعدادی از آنها را شاعران و نویسندگانی منتشـر می‌کردند که به روزنامه‌نگاری به عنوان یک شغل نگاه نمی‌کردند. آنها در واقع صاحب نظراتی بودند که زحمت انتشار مطبوعات را به منظور انتشار افکار و دیدگاه‌های خودشان متحمل می‌شدند.

همچنیـن منازعات سیاسـی، فکـری و تأکید بـر هویـت و همراه آن شایسـتگی پیـش از مصلحت و پس از آن، موجب شـد تا تحرکی اضافی در روزنامه‌نگاری در مصر ایجاد شـود. تردیـدی وجود ندارد که مرحومان محمد التابعی، محمد حسنین‌هیکل، احمد بهاءالدین، فتحی غانم، احسان عبدالقدوس علاوه بر مصطفی و علی امین روزنامه‌نگاری مصر را توسـعه داده و درهای تازه‌ای را به روی نویسندگان بزرگ، شاعران، متفکران روشنگر و کل صاحب‌نظران گشـودند. به‌این‌ترتیب الاهرام، الاخبار، روزالیوسـف و مجله المصور و سـایر کتاب‌ها و روزنامه‌هایی که این ناشران منتشر کردند، به منزلـه چراغ‌هایی در تاریکی دوران پس از اسـتعمار و شـروع مرحله آزادی‌بخشی بود که جمال عبدالناصر آن را رهبری کرد.

خود شـخصیت ناصر یک «مرکز» و «چارچوب جامـع» را فراهم کرد؛ کمااینکـه ایمان او به عربیـت، به مصر در رهبری امت عرب مشـروعیت بخشـید. این در حالی بود کـه مصر میراثی مبارزاتـی و متراکم را از زمان قیام عرابی پاشا و سپس انقلاب ۱۹۱۹ به رهبری سعد زغلول و حزب الوفد اندوخته و با پیشـگامان روشنفکری همراه شـده بود. این کاروان عظیم به سـمت فردایی بهتر می‌رفت و شـعارهایش وحدت، آزادی و سوسیالیسم بود (طه حسـین، توفیق الحکیم، عباس العقـاد، صلاح عبدالصبور، احمد عبدالمعطـی حجازی و بعد از آن احمد شـوقی، حافـظ ابراهیم، خلیل مطران و جورجی زیدان و...).

طبیعـی بود که انقـلاب مصر با همه مفاهیمش دوبـاره به عربیت به عنوان یـک هویت جمعی در نقاط مختلف کشـورهای عرب اعتبار بدهد. تأسـیس دولت وحدت بین مصر و سـوریه، انقلاب‌ها و قیام‌های پی‌درپی در کشـورهای گوناگون این دوران (عراق، لبنان، پیروزی درخشـان انقلاب الجزایر و برکناری الامام در یمن و...) شاهدی بر این مدعاست.

در چنین شرایطی بود که بیروت نقشی حیاتی و بزرگ در سطح سیاسی، فکـری و فرهنگی پیدا کـرد. به‌ویژه اینکه دعوت به ناسیونالیسـم و پروژه وحدت از طریق منازعات سیاسی و فکری زمینه‌ای حاصلخیز و حیاتی را در حوزه‌های فکـری، فرهنگی و روزنامه‌نگاری به‌طورکل به وجود آورده بود. نقش رهبری‌کننده مصر و سرزندگی نیروهای ناسیونالیسم در انتشار تعداد زیادی از روزنامه‌ها و مجلات اهمیت داشت. حتی بیروت به قلمرویی برای نزاع بین افکار و فراخوان‌هایی نظیر غرب‌گرایی و هویت‌گرایی (و در بطن آن طایفه‌گرایی) تبدیل شـده بود. هر گروهی برای خود مجله‌ای و روزنامه‌ای به زبان عربی و فرانسه و سپس انگلیسی داشت.

اینها همه مربوط به گذشته است. آن هم بعد از شکست در برابر دشمن اسـرائیلی و رفتن جمال عبدالناصر آن هم در شرایطی که مصر نیاز مبرمی به رهبر داشت. این روند در پشت روش‌هایی که انور سادات در پیش گرفت و رفت به کمپ دیوید تا با دشمن اسرائیلی صلح کند، مخفی بود و بعد راه را بـر صاحبان نفت و حاکمان طایفه‌گرا باز کرد تا روزگار تلاش برای آزادی کامل و تأکید بر وابستگی به عربیت را پشت سر گذاشته و به سمت اشکال تازه‌ای از روابط بین کشورهای مختلف عربی اعم از فقیر و غنی بروند.

مهم این است که ما در زمانه دیگری زندگی می‌کنیم. زمانه‌ای که کاملا با دهه‌های ۵۰ و ۶۰ و حرکت به سمت تکامل و وحدت تفاوت دارد. در این دوران هر دولتی دشمن دولت دیگر عربی است. برخی از دولت‌های عربی در خون ملتشان غرق شده‌اند.

ایـن حرکت فکری هیچ بهایـی به موطن خود نمی‌دهـد. دیگر دوران روشـنفکران سپری و متلاشـی شده است. برخی روشـنفکران را دولت‌ها خریده (یا بازداشـت کردند) و برخی دیگر به اقصی نقاط جهان مهاجرت کردند. گروه سوم نیز مجبور شد خود را در سکوت دفن کند.

بدیهی اسـت در چنین وضعیتی و در سایه مرزهای آهنین بین یک عرب با عرب دیگر و حاکمیت سـلطه و متهم‌شـدن هر مخالفی به هر اتهامی و طغیان ثروت‌های نفتی و... روزنامه‌نگاری نقش پیشگامی خود را از دست داده و کسـانی که رؤیاهای تغییر داشـتند تن به هجرت دادند یا به انحای مختلف سرکوب شوند.

ما دوباره به عصر تاریکی برگشته‌ایم. تحمیل‌کردن نظر واحد به معنای تعمیم نادانی و جهل اسـت. به معنای تعمیم هرج‌ومرج مسلحی است که خود را حتی بر تشـکل‌های دارای شـعارهای اسـلامی تحمیل کرده و فضایی از رعب و وحشت را به وجود آورده است. اینها به همراه نظام‌های سرکوبگر با آزادی تفکر و عمل و تلاش برای رسیدن به فردایی بهتر مقابله می‌کنند.

با این توضیحات، شـما از من می‌پرسـید چرا «السفیر» بسته شد؟ سایر روزنامه‌ها نیز یک روزی همین کار را خواهند کرد. روزنامه‌هایی که روزگاری نقشی روشنگرانه و برجسته در سطح کشور خود یا خارج از آن داشتند!

*** طلال سلمان، مؤسس و سردبیر روزنامه السفیر بود که چند روز پیش پس از ۴۲ سال مرگش را رسما اعلام کرد.**

منبع: الشروق

از اصلاحات دموکراتیک تا انقلاب

عبداللاه بلقزیز . نویسنده عرب

مـوج راه‌حل‌هـای اصلاح‌طلبانـه و دموکراتیـک در سـال‌های اخیر نـزد بخش بزرگـی از گروه‌های اپوزیسـیون در کشـورهای عرب فروکش کرده اسـت. حوادث موسـوم به «بهار عربی» نقطه عطفـی در مبارزات جوانـان عرب بود و ایـن جنبش‌ها هرچند در ابتـدا رویکردی دموکراتیک و مسـالمت‌آمیز داشـت، اما بعد به سـمت حرکت‌های تند و خشونت‌بار کشیده شـد. دلایل عقب‌گرد از جنبش‌های مسالمت‌آمیز و دموکراتیک در جهان عرب به سمت حرکت‌های خشونت‌آمیز و انقلابی را می‌توان به این صورت دسته‌بندی کرد:

۱- محیط سیاسـی به‌طورکلی زمینه‌ساز این جنبش‌ها بود، زیرا پیش از آن تقریبا همه به این باور رسیده بودند و این‌طور جا افتاده و حتی به یقین تبدیل شـده بود که «انقلاب‌کردن» دیگر غیرممکن اسـت. از سوی دیگر، حرکت‌های آزادی‌بخش یـا حرکت‌های دموکراتیک نیز به‌شـدت تصفیه و نابود شـده بود. فعالیت‌های سندیکایی و سیاسـی فروکش کرده بود و پدیده‌های منفی در جامعه نظیر بی‌توجهی، کنارکشیدن از سیاست یا عدم مشـارکت سیاسـی افزایش پیدا کرده بود و درهمان‌حال بر فقر فقیران و حاشیه‌نشینان افزوده می‌شـد. طبقه متوسط جامعه به‌شدت آسیب دیده بود و در مقابل نهادهای امنیتی در کنترل جامعه و برافراشـتن مشت‌های آهنین خود هر روز قوی‌تر می‌شدند.

۲- حرکت‌هـای مدنی جوانان اساسـا خصلتـی رادیکالـی دارد و با وجود سـرکوب‌های امنیتی شدید خواستار اسـتمرار اعتراضات می‌شود. به‌همین‌دلیل حرکت‌های اولیه از حالت اصلاح‌طلبانه و مشـخص (نظیر مبارزه با فسـاد، تأکید بر آزادی‌ها، تحقق عدالت اجتماعی و...) به‌سرعت به سـمت خواسته‌های سیاسی مسـتقیم و حداکثری کشیده شده و شعار «سـرنگون‌باد نظام» را سـرلوحه کار خود قرار داد. هرچند حرکت جوانان در عرف مبارزات ملت‌ها غیرسیاسـی توصیف می‌شود، اما همین جوانان عرب بودند که سـقف برنامه‌ها، شعارها و اصطلاحات سیاسی را بالا برده و بر دیگران نیز تحمیل کردند. آنها در یک حرکت تاریخی نادر حرکت‌های اجتماعـی را به اقداماتـی انقلابی مبدل کردنـد. به‌این‌ترتیب جنبش‌های عربـی به‌گونه‌ای در آمد کـه به جای آنکه رهبران مـردم را هدایت کنند، مردم آنان را رهبری می‌کردند.

۳- ورود جنبش‌هـای «اسـلام حزبی» و گروه‌های «جهادی» مسـلح به خط تحولات و منحرف‌کردن جنبش‌ها از روند طبیعی خود به سـمت اسـتفاده حداکثری از خشـونت و سـلاح. این امری واقع بود که بر همه تحمیـل می‌شـد. یعنی هم بر نیروهـای مدنی و هم بـر نظام‌های حاکم که باید با خشـونت بیشـتری به آنها پاسـخ می‌دادند. در چنین وضعیتی اپوزیسـیون خود را در برابر دو راه می‌دید: یا اینکه از صحنه عقب‌نشـینی کند و به یک موضع‌گیری سیاسی مستقل از گروه‌های ستیزه‌جو روی آورد یا اینکه با این گروه‌ها شریک شده و تلاش کند از نتایج یک «انقلاب» مسلحانه بهرمند شود. به‌این‌ترتیب، بخش‌هایی از نیروهای اپوزیسیون در کشورهای عرب سـقف مطالبات خود را بـالا برده و هرچه در قلمرو سیاسـی ناکام می‌شدند، به قلمروهای نظامی پناه می‌بردند.

۴- بخش بزرگی از نیروهای اپوزیسیون عرب هنوز هم نسبت به تغییرات دموکراتیک تدریجی که باید در طول زمان به دست آید باوری عمیق ندارند و به عبارتی دیگر، هنوز به لحاظ اصولی به عمل دموکراتیک، مسالمت‌آمیز و متراکم قائل نیسـتند و اگر هم باشد به آن به صورت یک موضع تاکتیکی می‌نگرند نه یک رویکرد اسـتراتژیک. به عبارتی دیگـر، از روی اضطرار به آن روی می‌آورنـد نه از روی اختیار و انتخاب. اینها نشـان می‌دهد برخی تجدیدنظرهایی که در گذشـته تعبیر به «عمل انقلابی» شده بود، صادقانه نبوده اسـت. دلیل آن هم این اسـت که تا فرصت دسـت داد، توده‌ها به خیابان ریختند و تحت فشار توده‌های ملتهب، نیروهای اپوزیسیون نیز علیه خود کودتا کرده و دوباره به همان جایی برگشـتند که در گذشـته بودند و مطالبـات حداکثری را مطرح می‌کردند. در کنـار این چهار عامل که همه آنها را می‌توان اشـتباهات نیروهای اپوزیسیون به حساب آورد باید از عامل پنجمی نیز یاد کرد که نه‌تنها هیچ مسـئولیتی را متوجه مخالفان نمی‌کند، بلکـه در مقابل آنها قرار دارد و آن اسـتبداد نظام‌های سیاسـی اسـت. استبداد نظام‌های سیاسی در کشورهای عرب هیچ مجالی را برای مخالفان باقی نمی‌گذارد تا آنها بتوانند افکار و اعمال‌شـان را طبق شـرایط زندگی تنظیم کنند. نظام‌های یادشـده اجـازه نمی‌دهند اپوزیسـیون وارد فرایند دموکراتیک مسـالمت‌آمیز شود و به این وسـیله جلوی ماجراجویی‌های سیاسـی یا فعالیت‌های مخرب را بگیرد. نظام‌های استبدادی کاری جز این ندارند که مخالفان را به هر قیمتی شـده سرکوب کنند و آنها را با قدرت از حوزه‌های سیاسی خارج کنند تا بتوانند همچنان به فعالیت‌های خودشان ادامه دهند. نتیجه همین سیاست‌هاست که بخشی از اپوزیسیون را مجبور می‌کند تا به دین به عنوان یک سـرمایه متوسل شـده و موضع سیاسی و مشروعیت سیاسی خود را بر آن بنا کند.

منبع: الخلیج

نگاه

معادله استراتژیک آنکارا - تل‌آویو

صادق ملکی*

واقعیت این اسـت که برداشت غلطی از تیرگی روابط میان ترکیه و اسرائیل صورت گرفته است. روابط راهبـردی آنـکارا -تل‌آویو هیچ‌گاه دچار خدشـه نشـده و اقدامی که اردوغان در اجلاس داووس صورت داد، یـک اقدام نمایشـی بـود؛ اما برداشـت از این موضوع، غلط بوده اسـت. حرکت اردوغان در اجلاس داووس، اقدامی محاسبه‌شده برای فریب مردم ترکیه و منطقه به‌منظور تثبیـت موقعیت و مشـروعیت در راسـتای اهـداف پنهان و آشـکار وی بود.

ترک‌ها نخسـتین افرادی بودند که اسـرائیل را به رسمیت شناختند و ترکیـه از قدیم‌الایـام اصلی‌ترین حامی اسرائیل در منطقه محسوب می‌شود.

البته نگاه دو طـرف به یکدیگر همیشـه یک نگاه راهبـردی بوده و اعتمـاد یهودیـان بـه ترکیه به تاریـخ روابط آنهـا بازگشـته و به پناه‌دادن آنها در کشـتار یهودیان از سوی اسـپانیایی‌ها مربوط می‌شود؛ حرکتی که ترکیه در سال‌های اخیر انجام می‌دهد، یک حرکت تاکتیکی محسوب می‌شود که چون راهبردی نبود، موجب شـد این رابطه مجددا از سـر گرفته شـود. در داووس ما شاهد بودیم ترکیه سعی داشت یک وجهه سیاسی برای خود ترسیم کند تا بتواند علاوه بر نفوذ در کشورهای عربی منطقـه و به‌خصوص پرونده فلسـطین، جریان‌هـای انقلابی را بـه جریان‌های سیاسـی بـه نفع خودش تبدیـل کرده تـا درنهایت بتواند حماس را به سـمت مذاکره و آشتی با صهیونیسـت‌ها متمایل کنـد. ازاین‌رو، ترکیـه درصدد بوده تـا نقشـی میانجـی را در صلـح فلسطین بازی کند و اقدام اردوغان در داووس در راسـتای کسب اعتبار میان فلسـطینیان ارزیابی می‌شود؛ اما متأسـفانه تحلیل‌ها و نگاه ما در داخل کشور غلط بود.

باید دانسـت فلسطین «موضوع تاکتیکی و نه راهبردی برای ترکیه» اسـت و ترک‌ها درصدد اسـتفاده ابـزاری از آن برآمده‌انـد کـه البته واکنش‌هایـی دربـاره آن صـورت گرفـت و حتـی مطلـب مدنظر از منبع انتشـار حـذف شـد. بنابراین همیـن تحلیل‌های غلـط در داخل تا حـدود زیادی موجب شـد نام و موقعیت جمهوری اسـلامی ایران کـه مسـئله فلسـطین را یکـی از راهبردهـای اصلی خود در این ۳۷ سـال می‌دانسته اسـت، پایین‌تر از نـام ترکیه و اردوغان قـرار گیرد. با برداشـت‌های اشتباه به رقیب خود کمک کردیم تا نام ترکیه و اردوغان بـه عنوان نـام اول و حامی اصلی فلسـطینیان در دنیا مطرح شـود. این برداشـت غلط سبب شد برخی مراجـع و رئیس‌جمهوری وقت به اردوغان پیام حمایت و تبریک داده و حتی بازوبند پهلوانی تهران نیز به او اعطا شود.

عـده‌ای پـس از انتشـار خبـر عادی‌سـازی روابط میان اسـرائیل و ترکیـه، بـر این عقیـده بودند که ترکیه به دلیل قطع روابط و افزایش تنش با روسـیه به سـمت اسرائیل متمایل شـده اسـت؛ درصورتی‌که روابط روس‌ها با اسـرائیل، روابطی دیرینـه و کلیدی‌تـر از روابـط بـا ترک‌هاست. بنابراین صهیونیست‌ها هیـچ‌گاه روابط خود بـا روس‌ها را با مدنظرگرفتن سیاسـت‌های ترکیه تنظیم نمی‌کنند. ذکر این نکته حائز اهمیت اسـت که خدمتی که ترکیه به اسـرائیل به‌ویژه پـس از ظهور داعش در منطقـه انجام داد، هیچ کشـور عربی و حتی سعودی‌ها به اسـرائیل نکردنـد. ترکیـه با کمک به داعش شـرایط مناسبی را برای اسـرائیل در منطقه به وجود آورد تا امنیـت تل‌آویو تأمین شـود و از نگاهـی دیگر، سیاسـت ترک‌ها در قبال منطقه یک تبانی و همسـویی راهبـردی با دشـمنان علیه جهان اسلام بود.

***کارشناس مسائل سیاسی**

دریچه

چرا خاطره جنگ‌های صلیبی پابرجاست؟

ایـن موضوع همچنان قابل‌بحث اسـت که چـرا خاطره جنگ‌های صلیبی همچنان در لحن سیاسـتمداران عرب حضور دارد. اسلام‌گرایان در کل بر این باورند که صلیبی‌ها همچنان حضور دارند زیرا آنها در ذهن خود جنگ‌های غرب و اسـرائیل علیه سرزمین‌های‌شان در دوران کنونی را با گذشته مقایسـه می‌کنند. بسیاری از اسلام‌گرایان دولت‌های غربی و تقریبا تمام مسـیحیان را صلیبی خطاب می‌کنند. این یک واکنش دفاعی و بازتاب‌دهنده تاریخی است که همچنان در بخشی از تحلیلشان نسبت به غـرب وجود دارد. برنارد لوییس فکر می‌کرد مسـلمانان نسـبت به جنگ‌های صلیبی وسواس بیش از حدی دارند. شرق‌شناسان غالبا از این گلایه می‌کنند که اعراب ذهنیتی تاریخی دارند.

خصومتی تاریخی

هنـوز صحبت‌کردن درباره صلیبی‌ها دیر نیسـت. این امر حتی در غرب از سـوی مردم و دولت‌های غربی به شکل گرایشی ضداسلامی وجـود دارد. دونالد ترامـپ رئیس‌جمهور جدید آمریـکا در تبلیغات انتخاباتـی‌اش در سـخنانی خواسـتار ممنوعیت رسـمی ورود همه مسلمانان به کشورش شد. این در حالی است که تعدادی از شهرها و دولت‌هـای غربی هرروزه اقدام به انواع ابتکار عمل‌ها در زمینه تدوین قوانین محدودکننده یا سرکوب‌گرانه علیه اسلام و مسلمانان می‌کنند. در همین حال فرانکلین گراهام یکی از مقامات آمریکایی طرفدار جورج واکر بوش به میزانی که به اسـلام و پیامبرشـان دشـنام می‌دهد، در صفحات مجازی دنبال‌کننده بیشتری به‌دست می‌آورد. این غیرعقلانی نیسـت برای مسلمانان که بین اشـکال مدرن اسلام‌هراسی و عداوت تاریخی مسیحیان نسبت به اسلام و مسلمانان نوعی توازن برقرار کنند. حتی بندیکت شـانزدهم، پاپ قبلی درباره اسـلام به گونه‌ای صحبت می‌کرد که یادآور زبان گذشته‌ها بود و با همان سبک جدلی مسیحیان قرون وسطا درباره اسلام سخن می‌گفت.

اسـلام‌گرایان و حتـی مسـلمانان و اعـراب احسـاس می‌کنند یک گرایـش ایدئولوژیک نیرومند در بین غربی‌ها وجود دارد که مایل اسـت خصومت‌های گذشـته و دوران صلیبی‌ها را به قرن بیسـت‌ویکم تسری دهد. البته جنگ‌های صلیبی حوادثی گذرا در تاریخ نبود. تلاشی رسمی، برای ریشـه‌کن کردن یک مذهب و یک تمدن بود. روشـن اسـت که در بطن آن دلایل اقتصادی و فرهنگی دیگری نیز وجود داشـت که خود را پشـت یک عبارت‌پردازی مذهبی مخفـی می‌کرد. این جنگ‌ها همچنین به معنـای برنامه‌ای اشـغالگرانه بود که قصد داشـت بومیان محلی را تحت انقیاد یک سـلطه اسـتعماری درآورد. غربی‌ها به ندرت به این نکته توجه دارند کـه جنگ‌های صلیبی نه‌تنها علیه مسـلمانان بومی بلکه علیه مسـیحیان و یهودیان نیز بـود. صلیبی‌ها نوبت‌های مختلف حمله کردند و لشکرکشی‌های‌شان چند قرن طول کشید. اما تردید وجود دارد کـه دولت‌های غربی و مردمان مغرب‌زمین به صورتی واقعی تأثیر فاجعه‌بار ایـن حملات را درک کرده باشـند. دولت‌هـای غربی غالبا از اعراب و مسـلمانان می‌خواهند گذشـته را فراموش کنند و از جنگ‌ها یا لشکرکشـی‌های غرب علیه اعراب و مسـلمانان از قرن ۱۱ تا سال ۲۰۰۳ در گذرند. این برای دولت‌های غربی و تحلیلگران‌شـان بسـیار خوشایند است که آرزو کنند ای کاش اعراب خاطرات گذشته‌شان را پاک می‌کردند.

قرن‌ها تأثیرگذاری

اما جنگ‌های صلیبی حوادثی وحشتناک در تاریخ اسلام و خاورمیانه بوده اسـت. این جنگ‌ها برای اعراب و مسـلمانان آشکار کرد که اساسا حضور آنها در سرزمین‌های‌شان برای غرب تحمل‌نشدنی است و بنابراین هرگز دسـت از سـر آنها بر نخواهند داشـت. شاید اسـلام‌گرایان نقش مذهب را بـه عنوان یک عامل تحریک‌کننده بـرای تاریخ‌نگاران صلیبی پررنگ کرده باشـند که به سـایر وجوه جنگ‌ها ازجمله عوامل سیاسی و اقتصادی آن توجه می‌کنند. اما آن چیزی که برایشـان غیرقابل‌اشـتباه اسـت اینکه لحن پیروزمندانه غربی‌ها هنوز بهبود نیافته و همچنان به قوت خود باقی اسـت. بمباران سرزمین‌های اعراب و مسلمانان از سوی غربی‌هـا، همچنان لحنی متعصبانه و سرسـختانه صلیبی‌ها را نشـان می‌دهد و سیاسـتمداران غربی به حاکمیت دولت‌های عرب و مسلمان کمترین اهمیـت را می‌دهند. طنز این ماجرا در اینجاسـت که موضوع جنگ‌های صلیبی در تصور غربی‌ها نیز - اعم از ادبیات و هنر- همچنان به صورت‌های رمانتیک و جلوه‌های قهرمانانه حضور دارد. حتی ریدلی اسکات در سـال ۲۰۰۵ وقتی فیلم پادشاهی جهنم را ساخت، فراموش کرد به واقعیت‌های زیادی اشاره کند و درعوض چهره‌ای غلط و بی‌رحم را از اعراب به تصویر کشید. بعضی وقت‌ها به نظر می‌رسد خود غربی‌ها وسواس بیشتری نسبت به جنگ‌های صلیبی دارند تا اعراب. اما اعراب به این نکته توجه دارند و سعی می‌کنند این توجه را ادامه دهند. حال آنکه این امر را در بین غربی‌ها می‌شود از طریق لحن سیاستمداران کنونی غرب و لحن پاپ نسبت به جنگ‌های صلیبی مقایسه کرد.

عدم‌پذیرش مسئولیت

درگیری بیـن جهان غرب - به طور مشـخص دولت‌هـای غربی با جهان عرب و مسـلمانان - در بطن خود یک درگیری سیاسـی اسـت. این درگیری ربطی به مسـائل مذهبی ندارد؛ هرچند ممکن اسـت زبانی تاریخی یا مذهبی در آن به‌کار گرفته شـود. این واقعیت که ناسـازگاری اعراب و مسلمانان نسـبت به دولت‌های غربی در ماهیت خود سیاسی اسـت، با برداشت شرق‌شناسـان که می‌گویند در رفتار سیاسی و اندیشه اعراب، مذهب مرکزیت اصلی را دارد، در تناقض اسـت. به این نکته باید توجه داشـت که رنجش اعراب نسبت به غرب مذهبی نیست بلکه این درواقع کوششی برنامه‌ریزی‌شده از سوی دولت‌های غربی است تا چنین نشـان داده شـود تا از جنگ‌ها یا فعالیت‌هایی که در منطقه داشته‌اند، سلب مسئولیت کنند. پشت‌سرگذاشتن حوادث تاریخی یا ازبین‌رفتن آنها به واقعیت‌های جهان مدرن بسـتگی دارد. برای مثـال اعراب امروزه از مغول‌ها نفرت ندارند. برجسته‌کردن خاطره صلیبی‌ها و سطح توانمندی مسـلمانان برای عبور از آن به رفتار دولت‌های غربی ارتباط پیدا می‌کند. اطمینان داشـته باشـید این تصور که رفتار کنونی غرب از یک شـکاف عمیق مذهبی نشـئت می‌گیرد، موجب گمراهی خواهد شد. بگذریم که سـکولارها و جریان‌های مذهبی در غرب غالبا همین علائق خصمانه را به اسـلام و مسلمانان نسـبت می‌دهند و برخی از ملحدان غربی تمام تلاش خود را وقف تحریک علیه اسـلام و مسـلمانان کرده‌اند. درنهایت اینکه درک بین مردم و مذهب نمی‌تواند به وسیله تغییر کلمات یا حتی حوادث از طریق برخی عذرخواهی‌ها حاصل شود. عذرخواهی‌هایی که برخلاف عذرخواهی سرسـری که از سـوی ژان پل دوم برای جنگ‌های صلیبی بیان شـد، به‌ندرت از سوی مسلمانان بیان شده است. مسلمانان و اعراب به دلیل مسیحی‌بودن غرب با آنها خصومت ندارند بلکه این به دلیل بی‌عدالتی و جنگ‌هایی است که دولت‌های غربی نسبت به اعراب و مسـلمانان روا می‌دارند. تا هنگامی که ایدئولوژی خصومت‌آمیز علیه اسلام و مسـلمانان در جوامع غربی مشاهده می‌شود، به اسلام‌گرایان و دیگران نیز اجازه خواهد داد بین گذشته و اکنون یک قیاس مذهبی برقرار کنند. اما این بیشـتر برعهده دولت‌های غربی است- نه اسلام‌گرایان- که جنگ‌های صلیبی را به بایگانی سپرده و این گذشته را فراموش کنند.

منبع: الجزیره انگلیسی